

تأملاتی حین آتش بسی موقت

تشریح پنج نکتہ کلیدی



محسن کدیور

۲۵ فروردین ۱۴۰۵

در چند هفته اخیر تحولات متعددی به سرعت در ایران، منطقه و جهان رخ داد که در کشور ما تاثیرات بلندمدت می‌گذارد و شایسته تامل است. این گفتار ادامه سه گفتار قبلی در ماه مبارک رمضان است: [تجاوز نظامی به ایران و وظیفه ما: تأملات رمضانی حین جنگ](#) (۱۸ اسفند ۱۴۰۴)، [تأملات رمضانی حین جنگ: تشریح چهار نکته کلیدی](#) (۲۰ اسفند ۱۴۰۴)، و [رهبر منصوب نمادین: منتقدان جمهوری اسلامی و پدیده ولایت موروئی](#) (۲۲ اسفند ۱۴۰۴). در این مجال به پنج نکته دیگر به شرح زیر اشاره می‌کنم: مروری به تجاوز چهل روزه آمریکا و اسرائیل به ایران، لزوم تفکیک دو جنبه در مسئله ایران، ارزیابی کارنامه رهبر مقتول، ولایت امرای مستولی، و اسلام آمریکایی – اسلام ایرانی. به باور من این نکات در زمره مهمترین نکاتی است که برای ایران پساجنگ باید به آنها توجه کرد. از نقد و بررسی اهل نظر استقبال می‌کنم.

یک. مروری به تجاوز چهل روزه آمریکا و اسرائیل به ایران

تجاوز چهل روزه آمریکا و اسرائیل به ایران با پذیرش آتش بس موقت دو هفته‌ای به پایان رسید و علیرغم بیش از سه هزار و سیصد کشته از جمله بیش از دویست و هفتاد کودک و نزدیک پانصد زن، خسارات بسیار سنگین به زیرساخت‌های صنعتی، خدماتی، و فرهنگی کشور و ترور رهبر، بیش از پنجاه فرمانده ارشد نظامی و رجل سیاسی، آمریکا و اسرائیل به هیچ‌یک از اهداف خود نرسیدند. نظام جمهوری اسلامی سقوط نکرد، به حکومت سوخته تبدیل نشد، جنگ داخلی صورت نگرفت، و مردم نه تنها به حمایت از متجاوزان به خیابانها نریختند، بلکه برای دفاع از وطن‌شان تمام قد به پاخاستند، و زمانی که ترامپ تهدید کرد که می‌خواهد با زدن پلها و زیرساخت‌های انرژی، کشور را به عصر حجر برگرداند، مردم هر شهر و محله خود را سپر انسانی پلها و نیروگاههای برق منطقه‌شان کردند، و شبها با تجمع در هر کوی و برزن به نیروهای مسلح قوت قلب دادند. این هوشمندی مردم ایران قابل تقدیر است.

این تجاوز نظامی، جنگ «بربریت مدرن» علیه ملتی است که می‌خواهد مستقل زندگی کند، حاضر به تسلیم بی‌قید و شرط به امپریالیسم نیست، با توسعه‌طلبی، جنگ‌افروزی و جنایت علیه بشریت صهیونیسم مخالف است، و زیر بار زور نمی‌رود. این تجاوز نظامی نقض حقوق بین‌الملل، قانون اساسی آمریکا، اسناد حقوق بشر و حقوق بشردوستانه، بر خلاف خواست اکثر مردم آمریکا و خلاف منافع ملی آمریکا، و ظالمانه و ضداخلاقی است. ترامپ

که با وسوسه نتانیاهو این تجاوز نظامی را آغاز کرد مکرراً مرتکب جنایات جنگی شد. این جنگ شعار ترامپ «اول آمریکا» را عملاً به سرمشق «اول اسرائیل» تبدیل کرد. در حقیقت ترامپ آمریکا را درگیر یک «جنگ نیابتی» برای تحقق اهداف اسرائیل کرد.

نیروهای مسلح ایران علیرغم تحریم‌های کمرشکن بین‌المللی و خصوصاً آمریکا با اتکا به موشکها و پهبادهای ساخت داخل توانستند اقتدار ایران به رخ بکشند و در دفاع تاریخی از تمامیت ارضی، استقلال، و فرهنگ و تمدن ایران جای خود را به عنوان یکی از قدرت‌های دنیا محکم کنند، تا آنجا که ترامپ با اعتراف به اینکه در حال جنگ با یکی از قدرتهای جهانی است مجبور به درخواست آتش بس شد. طرح ده ماده‌ای آتش بس موقت از سوی جمهوری اسلامی سنجیده و در راستای تامین منافع ملی ایران بود. مذاکرات آتش بس به میان‌جی‌گری پاکستان با اصرار غیرمنطقی طرف آمریکایی بر تسلیم بی قید و شرط ایران و عدم موافقت با بسیاری از مواد ده‌گانه پیشنهادی ایران که ابتدا از طرف ترامپ تلقی به قبول شده بود به شکست انجامید. به نظر می‌رسد که آمریکای ترامپ هنوز تسلیم واقعیت نشده و همچنان تحت اغواهای نتانیاهو دنیا را به سوی جنگ می‌برد.

نان اسرائیل از ابتدای انعقاد نطفه نامشروعش در خاک فلسطین در جنگ، ترور، و تجاوزگری بوده است. اسرائیل به شهادت اسناد موجود هرگز به غزه و کرانه باختری قانع نیست و به تصرف تمام خاورمیانه می‌اندیشد. این را سفیر آمریکا در تل‌آویو رسماً اعلام کرد و هرگز از سوی آمریکا انکار نشد. اسرائیل برای رسیدن به این هدف غایی به هیچ‌یک از موازین حقوق بین‌الملل، اسناد حقوق بشر و حقوق بشردوستانه پابند نیست و با عنوان واهی دفاع مشروع از ارتکاب انواع جنایات جنگی از قبیل کشتار جمعی، نسل‌کشی، پاکسازی قومی، ترور، گرسنگی دادن، و آپارتاید ابایی ندارد. اسرائیل هیچ حکومت مقتدر مستقلاً که زیر بارش نرود را در خاورمیانه تحمل نمی‌کند. ایالات متحده با دفاع بی‌قید و شرط از اسرائیل و تامین بودجه کلان تسلیحاتی آن در کلیه جنایات اسرائیل شریک است. میزان نفرت آمریکائیان از سیاستهای تجاوزکارانه اسرائیل از جمله تجاوز به ایران در میان دموکراتها افزایش چشمگیری یافته و اکثریت نسل جوان آمریکا در هر دو حزب اصلی اکنون ضداسرائیلی شده‌اند. آینده آمریکا را باید از منظر زهران ممدانی شهردار شیعه نیویورک دید نه از منظر جنگ‌طلبانه ترامپ و متحدان جمهوری خواهش. آمریکا کشوری سرمایه‌داری است و متأسفانه هر دو حزب اصلی به شدت تحت نفوذ لابی پر قدرت و ثروت صهیونیستی اسرائیلی آپیک هستند. تا زمانی که این سیطره صهیونیستی بر سیاست آمریکا ادامه داشته باشد جهان رنگ صلح و آرامش را نمی‌بیند. البته مقامات لشکری و کشوری باید هشیار باشند و از دادن بهانه به دست دشمنان ایران پرهیز کنند، بهانه‌هایی از قبیل شعار پرهزینه «اسرائیل باید از صحنه روزگار محو شود»، یا اظهارات غیرمسئولانه محمود احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور سابق که معلوم نیست در این دو جنگ تحمیلی در کدام سوراخ موشی پنهان شده است.

چه بخواهیم، چه نخواهیم آرامش و صلح در ایران به آرامش در فلسطین مشخصاً غزه و جنوب لبنان متوقف است. صد البته در هزینه کردن بودجه ایرانی برای چنین منظورهایی تأمین کفاف و رفاه ملت ایران بر کمک به مظلومان فلسطینی، لبنانی و یمنی تقدم قطعی دارد. اما نمی‌توان تجاوز اسرائیل جنایتکار به حقوق انسانی گروههای مبارز فلسطینی و لبنانی که در حال مبارزه اخلاقی، شرعی و قانونی از خاک خود هستند را نادیده گرفت. این مبارزان

گروه‌های نیابتی جمهوری اسلامی نیستند، مبارزان همسو و هم‌پیمان با ایران هستند. این دو متفاوت است.



دو. لزوم تفکیک دو جنبه در مسئله ایران

در تفسیر مسئله ایران، مردم ایران و جمهوری اسلامی ایران دو جنبه را باید از هم با دقت تفکیک کرد. متأسفانه هم نظام جمهوری اسلامی هم متجاوزان آمریکایی و اسرائیلی و هم بسیاری رسانه‌های غربی با عدم تفکیک این دو جنبه مغالطه کرده در تفاسیر خود آسمان ریسمان می‌کنند. آن دو جنبه عبارتند از: جنبه اول: استقلال، تمامیت ارضی، اقتدار ملی، و بنیه دفاعی کشور. جنبه دوم: آزادی، عدالت اجتماعی، حاکمیت قانون، منافع ملی و رضایت عمومی. در جنبه نخست خوشبختانه اکثریت قاطع ملت ایران با نظام مستقر هم‌صدا و متفق هستند. یعنی در مقابل تجاوز خارجی مردم پشتیبان نیروهای مسلح کشورشان هستند و در صفا متحد از استقلال و تمامیت ارضی ایران دفاع می‌کنند.

اینکه نظام حاکم بر کشور دموکراتیک باشد یا استبدادی، سلطنتی باشد یا جمهوری، دینی باشد یا عرفی هیچ فرقی در حمایت مردم از نیروهای مسلح ایران در مقابل تجاوز خارجی ندارد. این همراهی هرگز به معنای حمایت مردم از نظام حاکم نیست، بلکه صریح و شفاف این به معنای دفاع ایرانیان از خاک ایران، از وطن آباء و اجدادی و

از میهن‌شان است، نه هیچ چیز دیگر. به عنوان یک منتقد جمهوری اسلامی باید بگویم نیروهای مسلح جمهوری اسلامی اعم از ارتش و سپاه در مقابل متجاوزان روسیاه آمریکایی اسرائیلی بسیار خوب دفاع کرده‌اند. دولت پزشکیان هم در تامین ارزاق عمومی در زمان جنگ کاملاً موفق بوده است. از هر دو باید تقدیر و تشکر کرد. اجرشان با خداوند.

در جنبه دوم متأسفانه شکاف عمیقی بین نظام جمهوری اسلامی و اکثریت ملت ایران وجود دارد. یعنی حاکمیت اگرچه در امور دفاعی ایران، خودکفایی صنایع نظامی، سازماندهی نیروهای مسلح (منهای دستگاه اطلاعاتی کشور در مقابل جاسوسان خارجی) موفق بوده، در اجرای قانون اساسی یا حاکمیت قانون، تحقق جمهوریت نظام یعنی تامین رضایت اکثریت مردم، تامین آزادی‌های مشروع که یکی از سه شعار انقلاب ۵۷ بود، خصوصاً آزادی تظاهرات مسالمت آمیز، تحقق عدالت اجتماعی که سرلوحه اهداف هر حکومت اسلامی است و با شاخص میزان جمعیتی که زیر خط فقر زندگی می‌کنند به سادگی قابل اندازه‌گیری است، و رعایت منافع ملی و تقدم آن بر تمایلات دینی و ایدئولوژیک در تصمیمات کلان خصوصاً در سیاست خارجی کاملاً ناموفق بوده است. میزان عدم توفیق در این جنبه به حدی است که جمهوری اسلامی در سه دهه اخیر به حکومت اقلیت انحصارطلب بر اکثریت ناراضی تبدیل شده است، و اکثریت ناراضی به حدود ۸۵٪ بالغ شده است.

جمهوری اسلامی حداقل در زمان رهبری دومین رهبر تن به هیچ اصلاحاتی نداد، به استثنای حجاب اختیاری که آن هم بعد از جنبش زن زندگی آزادی و تقدیم چند صد کشته توسط بانوان علی‌الغلب جوان ایرانی به نظام «تحمیل» شد. متأسفانه بعد از جنگ دوازده روزه ما شاهد برداشتن کوچکترین قدمی حتی در حد تغییر سیاست ضدملی صدا و سیما و تغییر ریاست آن نبودیم. تصلب نظام جمهوری اسلامی در شنیدن صدای اعتراضات برحق مردم و پذیرش کمترین اصلاحات به جایی رسیده که بسیاری از نخبگان جمهوری اسلامی را نظامی «اصلاح‌ناپذیر» ارزیابی می‌کنند و برخی جوانان ناآگاه تحت تاثیر رسانه‌های وابسته ضدملی مستأصل شده به این نتیجه رسیده‌اند که به هر قیمتی باید از شر جمهوری اسلامی نجات پیدا کرد ولو از طریق عروسک خیمه شب بازی نتانیاهو یعنی پسر شاه سابق. این احساس زمینه مناسبی برای نفوذ جاسوسان موساد در میان جوانان ناراضی معترض است. اما این ناراضی‌های اکثریت مردم از سیاستهای نظام به معنای این نیست که اکثریت مردم از تجاوز خارجی استقبال می‌کنند. مردم هوشمند ایران به زیبایی بین این دو جنبه تمایز قائل شده در دفاع از وطن و حمایت از نیروهای مسلح لحظه‌ای تردید نکرده، اختلافات بسیار عمیق خود با حاکمیت را هم تا زمان پایان تجاوز به تاخیر انداخته‌اند، در عین حال فراموش نکرده‌اند که نظام در سرکوب معترضان مسالمت‌جو چه جنایاتی مرتکب شده است. اگر پس از مقابله با تجاوز خارجی اصلاحات ساختاری آغاز نشود، تظاهرات اعتراضی از سر گرفته خواهد شد. ایران آتش زیر خاکستر است.



سه. ارزیابی کارنامه رهبر مقتول

در ارزیابی کارنامه رهبر مقتول جمهوری اسلامی نیز دو جنبه فوق الذکر را باید در نظر گرفت تا از ارزیابی صفر و صد، و سیاه و سفید اجتناب کرد. آقای سید علی خامنه‌ای در مقایسه با شاهان قاجار و پهلوی در این زمینه‌ها کارنامه‌ای موفق دارد: اول، حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران: در زمان وی ذره‌ای از خاک ایران جدا نشد و ایران وابسته قدرتهای غربی نشد، اگرچه سیاستی متمایل به روسیه و چین پیشه کرده بود. دوم: سلاحهای دفاعی مشخصا انواع موشک و پهباد ساخت ایران به تولید انبوه رسید، سیاستی که برگ برنده ایران در دفاع در مقابل تجاوز آمریکایی اسرائیلی بود. سوم: در سازماندهی نیروهای مسلح به گونه‌ای برنامه‌ریزی کرده بود که با ترور چند ده فرمانده ارشد سپاه یا ارتش سازمان نیروهای مسلح متلاشی نشد و ظرف چند ساعت جانشینان فرماندهان کشته شده نصب و دفاع ذره‌ای متوقف نشد. این سه سیاست رهبر مقتول قابل تقدیر است. در این جنبه تنها سازمانهای کاملا ناموفق سازمان اطلاعات سپاه و وزارت اطلاعات بوده‌اند که هر دو زیر نظر مستقیم رهبری کار می‌کرده‌اند و به دلیل تمرکز بر منتقدان داخلی از شناسایی جاسوسان اسرائیلی و نفوذ آنها تا عمق استخوان نظام که منجر به ترورهای بسیار خسارت‌بار دانشمندان هسته‌ای، فرماندهان ارشد و نیز اسماعیل هنیه رهبر سیاسی حماس در داخل خاک ایران شد ناتوان بوده‌اند و تا امروز متاسفانه این جاسوسهای تروریست شناسایی نشده‌اند. در مقابل، در این زمینه‌ها رهبر مقتول متاسفانه بسیار بد عمل کرد و رفوزه از دنیا رفت: یک، حاکمیت قانون و اجرای قانون اساسی در آنجا که به جمهورییت نظام و حقوق ملت مربوط می‌شود. او به جای قانون کشور را با فرامین حکومتی اداره می‌کرد. در جزئی‌ترین امور کشور شخصا دخالت می‌کرد، و به معنای دقیق کلمه ولایت مطلقه را اعمال می‌کرد، به نحوی که جا برای جمهورییت نظام به شدت تنگ شده بود. دو، با تفسیر مضیق غیرقانونی از نظارت شورای نگهبان با نظارت استصوابی انتخابات ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مجلس خبرگان را به انتخابات دو مرحله تبدیل کرد و مردم از بین نامزدهای معدود دست‌چین فقهای منصوب شورای نگهبان

مجاز به انتخاب بودند. لذا اغلب دوره‌های مجلس شورا و مجلس خبرگان در زمان وی نمایندگان واقعی مردم نبودند و محمود احمدی‌نژاد و سید ابراهیم رئیسی با همین شیوه معیوب از صندوقهای رای بیرون آورده شدند و خسارات فراوانی به کشور رساندند. سه، قوه قضائیه در زمان وی حقیقتاً غیرمستقل و به معاونت قضایی دفتر رهبری تنزل یافته بود. می‌توان با اطمینان گفت که استقلال قضائی در زمان وی از دوران شاه هم کمتر شده بود و دادگاههای انقلاب از دادگاههای ارتش قبل از انقلاب وابسته‌تر عمل می‌کردند.

چهار، یکی از بدترین بخش‌های عملکرد وی درباره حقوق مردم در زمینه آزادی‌های مصرح در قانون اساسی است. او هرگز به آزادی اعتقادی نداشت و آزادی در دوران زمامداری وی جایی نداشت. آزادی‌های سیاسی را با حصر و حبس به زنجیر کشید. به جای عمل به اصل ۲۷ قانون اساسی درباره آزادی تجمعات و تظاهرات مسالمت‌آمیز آنها را به شکل خونین سرکوب کرد. این سرکوب‌های خونین در هر تظاهرات شدت یافت، آخرینش در دی ۱۴۰۴. پنج، ترور دگراندیشان توسط ماموران وزارت اطلاعات زیر نظر وی انجام شد. شش، در طول سی و هفت سال، «سلطنت مطلقه» را به نام دین و مذهب بازسازی کرد و با این استفاده ابزاری بیشترین ضربه به اسلام و تشیع وارد شد. هفت، با تقدم ستیز با اسرائیل و نفوذ منطقه‌ای آمریکا بر کفاح و رفاه ملت ایران بدون تصویب نمایندگان واقعی مردم بودجه کشور را برای سرپا نگاه داشتن بشار اسد دیکتاتور جنایتکار سوریه تلف کرد و در نهایت هم سوریه به اردوگاه هم‌پیمانان آمریکا در خاورمیانه پیوست. هشت، در دفاع از حقوق مسلمانان مظلوم غزه و لبنان مقدمات ملی (هزینه-فایده) هرگز محاسبه نشد و پنداشته شد با دفاع از آنان می‌توان مشکلات متعدد داخلی را چاره کرد. نه، مسئله پرهزینه و پرحاشیه غنی‌سازی اروانیوم به مسئله اصلی کشور تبدیل شد و هزینه و فایده آن هرگز محاسبه نشد. ده، در عزل و نصب‌ها به‌جای شایسته‌سالاری ارادت سالاری و خالص‌سازی پیشه شد و نتیجه آن نه تنها فرار مغزها بلکه «هجوم مغزها» به خارج از کشور است.

یازده، کسی که در زمان انتخابش گفت «به حال ملتی که مثل من رهبر آن باشد باید خون گریست»، چنان سی و هفت سال به صندلی قدرت چسبید که حقیقتاً ملت به حال خود خون گریست. دوازده، حداقل در دو دهه اخیر زمامداریش اکثریت مردم از رهبری او ناراضی بودند و او هرگز تن به همه‌پرسی ندارد. سیزده، علیرغم تفسیر نظارت شورای نگهبان منصوب رهبری به نظارت استصوابی، نظارت مجلس خبرگان بر عملکرد رهبری را به هیچ وجه من‌الوجه نپذیرفت و مجلس خبرگانی که قرار بود ناظر بر عملکرد رهبری باشند به «مجلس خبرگان منصوب» رهبری تبدیل کرد که نتیجه‌اش موروثی شدن رهبری در خاندان وی شد. و بالاخره پانزدهم، وقتی در اداره کشور به بن بست رسید علیرغم تذکر بر حق فرماندهان نظامی نسبت به هدف ترور بودن وی، با دست خود «تهلکه» را انتخاب کرد، به توهم اینکه به شیوه سیدالشهدا شهادت را برگزیده است. پیروان اندک‌ش البته تحت تاثیر قرار گرفتند، اما او حتی در مرگش هم منافع ملت ایران را در نظر نگرفت. واضح است که ترور تلخ او همانند ترور فرماندهان نظامی، دانشمندان هسته‌ای و رجال سیاسی از هر حیث محکوم است.



چهار. ولایت امرای مستولی

مجلس خبرگان در انتخابی مشکوک و در جوی احساسی با شنیده شدن نزدیک بیست سال شایعه موروثی شدن رهبری، پسر رهبر مقتول را به عنوان سومین رهبر جمهوری اسلامی معرفی کرد. مشروح مذاکرات مجلس خبرگان رهبری مورخ ۱۴ خرداد و ۱۵ مرداد ۱۳۶۸ که منجر به انتخاب سید علی خامنه‌ای به عنوان دومین رهبر جمهوری اسلامی شد تا لحظه مرگ وی منتشر نشد. آیا مشروح مذاکرات جلسه ۱۷ اسفند ۱۴۰۴ مجلس خبرگان رهبری که پسرش به عنوان سومین رهبر جمهوری اسلامی معرفی شد روزی منتشر خواهد شد؟ ببینیم و تعریف کنیم. در گفتار قبلی توضیح دادم که سید مجتبی خامنه‌ای رهبر نمادین منصوب سپاه است نه فقیه منصوب امام زمان. در حقیقت سپاه کشور را اداره می‌کند. اکنون نکاتی بر آن می‌افزایم. او در نخستین ساعات تجاوز نظامی آمریکا و اسرائیل به ایران در ۹ اسفند ۱۴۰۴ همزمان با به قتل رسیدن پدر، همسر، خواهر و چند عضو دیگر خانواده‌اش، متأسفانه به شدت از ناحیه دو پا مجروح شده است، صورتش سوخته و ظاهراً تارهای صوتیش آسیب دیده است، لذا از آن زمان عکس، فایل صوتی و ویدئویی از او منتشر نشده است و به صدور چندین اطلاعیه به نام وی اکتفا شده است. برخلاف اطلاعیه‌های پدرش که خط‌دهی وقایع کشور را برعهده داشت و جلوتر از رخدادهای جاری بود، کلیه اطلاعیه‌های منتشرشده به عنوان رهبر سوم دنباله‌رو وقایع کشور است و به جز کلی‌گویی و لفاظی هیچ حرف تازه‌ای ندارد و دلالتی بر برخورداری نویسنده بر درایت سیاسی در آن مشاهده نمی‌شود. به احتمال قوی این اطلاعیه‌ها به قلم او نیست.

تنها نشانه‌ای که می‌توان آن را حمل بر در قید حیات بودن یا هشیار بودن وی کرد فعالیت محمدباقر قالیباف رئیس مجلس شورای اسلامی در قامت منصوب وی در مدیریت جنگ و سیاست خارجی کشور است. هر چند در این زمینه حکمی رسمی منتشر نشده است اما عملاً قالیباف در جایگاهی بالاتر از شورای عالی امنیت ملی و وزارت

خارجه (و حتی رئیس جمهور) به جز انتصاب از جانب رهبر نمی تواند چنین نقشی را به عهده بگیرد. انتصاب دبیر عالی شورای عالی امنیت ملی (محمدباقر ذوالقدر) و عضو جدید همین شورا (علی باقری کنی بعد از عزل سعید جلیلی) هم که رسماً اعلام نشده، ظاهراً توسط قالیباف البته به نام رهبر جدید صورت گرفته است. یعنی در حقیقت سپاه (قالیباف و دیگر فرماندهان سپاه) در حال اداره کشور هستند، دولت هم تدارکات عمومی را به عهده دارد. حداقل در هفت هفته اخیر کشور، بدون ولایت فقیه و البته به اسم وی توسط سپاه اداره شده و بد هم اداره نشده است! مشخص نیست دوران نفاخت رهبری چقدر به درازا می کشد. این دوران شبیه نیمه دوم دوران خلفای عباسی نزد اهل سنت است. در آن دوران اگرچه خلیفه عباسی اسما در بغداد خلافت می کرد، و خطبه نماز جمعه به نامش خوانده می شد، اما در عمل اقتداری نداشت و قدرت سیاسی در دست امرای مقتدر آل بویه، ترکان غزنوی و سلجوقی و غیره بود. در فقه اهل سنت از قبیل الاحکام السلطانیة ماوردی از این دوران به امارت بالاستیلاء یا امارت بالغلبه یاد شده و اقتدار آنها توجیه فقهی شرعی شده است. اکنون در فقه شیعه شاهد مشابه همان دوران هستیم. فرماندهان سپاه پاسداران امرای بالاستیلاء یا بالغلبه (البته نه با کودتا بلکه به دلیل ترور رهبر قبلی و تجاوز خارجی) و ولی فقیه مجروح یا جانباز در حکم خلیفه مقهور امرای مستولی است، البته اسما ولایت فقیه ادامه دارد، اما در عمل تصمیمات اصلی توسط سردار پاسداری همانند قالیباف گرفته می شود. حفظ ظاهر هم البته می شود، همه چیز به نام مقام معظم رهبری انجام می شود. حداقل خود فرماندهان سپاه و رئیس جمهور می دانند که ولی فقیه کشور را اداره نمی کند.

به لحاظ فقهی هم که اصلاً ولایت سیاسی فقیه پایه و اساسی ندارد. رهبر سوم هم هیچ قرینه‌ای بر فقاہتش در دست نیست. نه از کسی اجازه اجتهاد دارد، نه کتابی در فقه و اصول از او منتشر شده، نه فایل صوتی دروس خارج فقه و اصولش در دست است که حداقل بر اساس آن بشود گفت این فرد دانش فقهی دارد. در حوزه‌های علمیه هم شهرتی به فقاہت ندارد. اشتها به سیاست پشت پرده و در سایه در حد شایعه البته دارد. لذا اگر پدرش به اعتبار تبحر در خطابه و تجوید با یک درجه ارفاق حجت الاسلام و المسلمین خوانده شد، پسر این دو مهارت را هم فاقد است و تا ارائه شواهد و مدارک نهایتاً حجت الاسلامی بیش نیست. اینکه از همان لحظه اول آیت الله و توسط رئیس قوه قضائیه چاپلوسانه آیت الله العظمی و در برخی تبلیغات رسمی و لشکری امام خامنه‌ای خطاب شود، از باب شهر شلوغ است و کی به کی است باید حمل شود نه چیز دیگر. اگر بر همین منوال قضایا پیش برود و علاوه بر ولایت مطلقه فقیه مرجعیت هم موروثی شود، قاعدتاً او همانند پدرش ادعای مرجعیت هم باید بکند تا خدای ناکرده کم و کسری پیش نیاید. لذا همزبان با استیکر سردار مستولی می توان گفت: دست خدا عیان شد/ خامنه‌ای جوان شد.

ولایت فقیه، با واگذاری رهبری بعد از درگذشت آقای خمینی به سید علی خامنه‌ای که به جای فقاہت و مرجعیت تجربه دو دوره ریاست جمهوری و تبحر در خطابه داشت عملاً و شرعاً به «ولایت مؤمن مقلد» تنزل یافت و بعد از قتل وی، به «ولایت امرای مستولی» تنزل مجدد پیدا کرد. این دو تنزل را باید به فال نیک گرفت. فقاہت که ربطی به سیاست ندارد، از مدیریت کشور عملاً حذف شده است و در عمل با یک حکومت اقتدارگرا با اسم حکومت دینی مواجه هستیم، که تصمیمات سیاسی را توجیه مذهبی می کند. البته در صورتی که رهبر بهبود پیدا کند و

بخواهد قدرت را به دست بگیرد، آیا امرای مستولی سپاه به سادگی قدرت را به او واگذار خواهند کرد و به پادگانها باز خواهند گشت؟ بعید است. باید منتظر ماند و از گمانه‌زنی پرهیز کرد. در صورت پایان تجاوز خارجی و بازگشت کشور به وضع عادی، آیا حاکمیت پسا جنگ حقوق ملت از جمله آزادی‌های مصرح در همین قانون اساسی را به رسمیت خواهد شناخت؟ آزادی‌های اجتماعی و فرهنگی محتمل است، اما به رسمیت شناختن آزادی‌های سیاسی بعید به نظر می‌رسد. با این همه باید منتظر شواهد ماند.

امیدوارم در این دوران چه امیر مستولی چه رهبر جانباز در سایه به این نکته اساسی توجه داشته باشند که باید کشور را به سمت صلح و آرامش پیش برد و در حد مقدور از جنگ و ماجراجویی استقبال نکرد و با رعایت عقلانیت، مقدمات، هزینه و فایده، منافع ملی، و کسب رضایت مردم مسیر آبادانی و بازسازی خسارات فراوان جنگ تحمیلی را فراهم کرد. به باور من این یک مطالبه ملی است.



پنج. اسلام آمریکایی - اسلام ایرانی

اگرچه در اداره جوامع چه در دوران جنگ چه دوران صلح دین و مذهب تنها یک مؤلفه است، نه مؤلفه منحصربه‌فرد و نه حتی مهمترین مؤلفه، اما در جوامع شرقی و خصوصاً مسلمان دین و مذهب همچنان نقش مهمی در زندگی فردی و اجتماعی بازی می‌کند. در سه سال اخیر (خصوصاً بعد از جنایات جنگی اسرائیل در غزه، و سپس دو تجاوز نظامی اسرائیل و آمریکا به ایران) توجه جهانی به دو برداشت از اسلام جلب شده است، برداشتی که می‌توان از آن به اسلام ایرانی تعبیر کرد، و برداشتی از اسلام که در کشورهای با اکثریت مسلمان دارای پیمان دفاعی با آمریکا رایج است و می‌توان از آن به اسلام آمریکایی تعبیر کرد. این دو برداشت از اسلام نیازمند توضیح و تشریح است.

امروز دنیا متوجه تفاوت اسلام ایرانی و اسلام آمریکایی شده است. جوهر اسلام ایرانی اسلام شیعی است و جوهر اسلام آمریکایی البته اسلام سنی است. اما هر اسلام شیعی اسلام ایرانی نیست و هر اسلام سنی هم اسلام آمریکایی نیست. اسلام شیعی که در قبال ظلم، صهیونیسم و امپریالیسم اهل سکوت و مماشات است، یا اسلام سنی اخوان المسلمین نشانه‌های واگرایی تقسیم مورد نظر با تشیع و تسنن است. من بارها حین جنایات جنگی اسرائیل در غزه از سوی دانشجویان مسلمان اهل سنت با این پرسش مواجه شده‌ام که چرا صدای اعتراض عملی نسبت به این جنایات و حمایت از فلسطین مظلوم از جمهوری اسلامی ایران، حزب‌الله لبنان و حوثی‌های یمن برخاسته و از جهان اهل سنت صدایی به گوش نمی‌رسد؟

مذهبی که عدالت در آن از اصول است و نخستین امام آن نماد عدالت است و تجسم عینی و ملموس آن شیوه حسین بن علی است با مذهبی که در آن امنیت بر عدالت تقدم دارد تفاوت جوهری دارد. بنای بحث الهیاتی و کلامی ندارم. در کلیه کشورهای عرب مسلمان حوزه خلیج فارس بلکه خاورمیانه آمریکا پایگاه نظامی دارد. داشتن پایگاه نظامی به معنای هم‌پیمانی با ایالات متحده است. این هم‌پیمانی فراتر از هم‌پیمانی نظامی، سیاسی، اقتصادی بلکه فرهنگی است. کشورهای امارات متحده عربی، بحرین، عربستان سعودی، کویت، قطر، عمان، اردن و مراکش نمونه‌هایی از اسلام آمریکایی هستند. البته طیفی را تشکیل می‌دهند، یک سر آن امارات متحده عربی و سر دیگر آن عمان است. کشورهایی از قبیل امارات متحده عربی و بحرین علاوه بر آمریکا نماینده‌های اسرائیل در منطقه هستند. سید جمال‌الدین اسدآبادی نخستین متفکری است که به این نکته اشاره کرد که دشمن اصلی در کاخ سلاطین کشورهای مسلمان است. با چنین سلاطین دست‌نشانده‌ای که هیچکدام نماینده مردم خود نیستند با دلارهای نفتی بهشتی زمینی برای کمپانی‌های اسلحه‌سازی آمریکایی و تحقق اهداف اسرائیلی فراهم شده است. یکی از کسانی که از اصطلاح اسلام آمریکایی برای نقد عالمان سرگرم به فروع و غافل از اصول استفاده کرد، آقای خمینی بود. اسلام آمریکایی در قاموس وی مقابل اسلام ناب محمدی بود. من اسلام آمریکایی را از ایشان وام گرفته با اصلاحاتی در این جا به کار می‌برم. یکی دیگر از امتیازات آموزه‌های آقای خمینی شناسایی صهیونیسم و امپریالیسم با عنوان استکبار جهانی بود. او حدود دو دهه قبل از پیروزی انقلاب بر شناسایی این دو دشمن اصلی اسلام تاکید کرده بود. در کنار این دو نکته کانونی مثبت یک نکته کانونی و دو امر فرعی منفی هم در کارنامه وی به چشم می‌خورد که اسلام ایرانی را در مقایسه با اسلام ناب محمدی وی از آنها تهذیب کرد. نکته کانونی منفی باور به ولایت مطلقه فقیه در رویکرد اسلام ناب محمدی است. مطابق تحقیق من ولایت مطلقه فقیه بلکه تمام انواع ولایت سیاسی فقیه فاقد اعتبار دینی و شرعی است. می‌توان عدالت‌باوری و ظلم‌ستیزی تشیع را از فرائض مترقی اسلامی همانند امر به معروف و نهی از منکر استخراج کرد. در این زمینه من به تعالیم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی صاحب کفایه اقتدا می‌کنم، رهبر معنوی نهضت مشروطه و منکر همه انواع ولایت سیاسی فقیه. به عبارت دیگر در اسلام ایرانی که منتقد ساختاری صهیونیسم و امپریالیسم و هرگونه استبدادی از جمله استبداد دینی است ولایت مطلقه فقیه که همان سلطنت مطلقه با ظاهر اسلامی است جایی ندارد و فقیه هم هیچ امتیازی بر غیر فقیه در سیاست ندارد. اما امر فرعی منفی اول، آقای خمینی در آمریکاستیزی افراط کرد و با حمایت از تصرف سفارت آمریکا در تهران توسط دانشجویان پیروش اوایل انقلاب خسارات زیادی برای ایران به بار آورد. امر

فرعی منفی دوم ملی‌گرایی نوع مصدق را مخالف اسلام دانستن بود. ملی‌گرایی نوع مصدق نه تنها هیچ تعارضی با اسلام ندارد بلکه یکی از عواملی که ایران را در مقابله با دو تجاوز اسرائیلی امریکایی اخیر نجات داد اقبال ایرانیان به این نوع ملی‌گرایی بود.

در دوران طولانی رهبری خامنه‌ای تقابل با صهیونیسم و امپریالیسم در تاسی به تعالیم آقای خمینی با قوت ادامه یافت. این از نکات قوت زمامداری وی است. اما او در چند ناحیه اشتباهات فاحشی مرتکب شد. یکی اینکه از موضع استبداد مطلقه مسمی به ولایت مطلقه همانند سلفش عرصه را بر رضایت و آزادی مردم تنگ کرد، با این فرق که فاقد کاریزما و دانش فقهی و توان موازنه بین چپ و راست آقای خمینی بود. دیگر اینکه او در مبارزه با استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌الملل (با گفتمان جمهوری اسلامی) دو اصل اساسی را لحاظ نکرد: یکی مقدرات ملی و دیگری محاسبه هزینه و فایده. و بدون لحاظ این دو اصل اساسی ستیزش با استکبار و صهیونیسم با مقاومت مردم ایران مواجه شد: نه غزه نه لبنان جانم فدای ایران. سوم در سیاست‌گذاری دوران وی تامین کفاف و رفاه مردم ایران نسبت به سیاست کلان محو اسرائیل از صفحه روزگار و مقابله با پایگاه‌های آمریکا در منطقه تقدم نداشت، بلکه یقیناً در عمل ثانوی و متاخر بود.

با برشمردن نقاط قوت و ضعف سیاست‌های جمهوری اسلامی در دوران بنیانگذار و دومین رهبر تمایز جدی اسلام ایرانی با اسلام ناب محمدی ایشان مشخص شد. اصول اسلام ناب محمدی به روایت جمهوری اسلامی: اول. ولایت مطلقه فقیه. دوم. رعایت شعائر دینی و مذهبی و عدم اهتمام به رعایت اصول اسلامی از قبیل عدالت اجتماعی در عمل. سوم. محو اسرائیل از صحنه روزگار و ستیز با پایگاه‌های منطقه‌ای آمریکا. چهارم. تقدم منافع امت اسلام بر منافع ملی ایران در تخصیص بودجه و تنظیم سیاست خارجی. بر این اساس تامین کفاف و رفاه مردم ایران نسبت به استکبارستیزی امری ثانوی محسوب می‌شود. پنجم. دفاع از ایران به عنوان ام‌القرای جهان اسلام و اهمیت استقلال و تمامیت ارضی آن. ششم. عدم اهتمام به رعایت آزادی و حقوق مردم در عمل.

اگر اسلام امارات متحده عربی، بحرین و عربستان سعودی را شاخص اسلام آمریکایی معرفی کنیم معلوم می‌شود که در اسلام آمریکایی این اصول به چشم می‌خورد: اول. رعایت شعائر و ظواهر فرعی اسلام و غفلت متعمدانه نسبت به اصول قرآنی و اسلامی. دوم. تقدم تامین منافع اسرائیل و آمریکا بر کلیه سیاست‌های کشور، دادن پایگاه نظامی به آمریکا و انعقاد پیمان آشکار یا پنهان با اسرائیل. سوم. تامین رفاه مسرفانه شهروندان بر اساس دلارهای نفتی. چهارم. بی‌اعتنایی به رای مردم و فقدان نظام انتخاباتی در ساختار سیاسی کشور.

اصول اسلام ایرانی را می‌توان این‌گونه معرفی کرد: اول. ساختن جامعه‌ای مستقل، آزاد، عادلانه و آباد در ایران بزرگترین تبلیغ برای ایران، اسلام و تشیع است. دوم. تعالیم قرآنی، نبوی، و علوی بزرگترین اصول اخلاقی چنین جامعه‌ای است. سوم. کشورداری، قانون‌گذاری و مدیریت جامعه با بهره‌گیری از متخصصان مختلف علوم تجربی، علوم اجتماعی و علوم انسانی و بهره‌گیری از عقل جمعی، مقدرات، و محاسبه هزینه و فایده صورت می‌گیرد. چهارم. کشور بر اساس رضایت و رأی مردم، انتخابات و رعایت منافع ملی ایران اداره می‌شود. پنجم. صهیونیسم دشمن ایران مستقل و مقتدر، و پایگاه‌های آمریکا در منطقه مخل منافع ملی ایرانیان هستند. ششم. ایران در حد مقدور و با محاسبه هزینه و فایده از مظلومان فلسطینی و لبنانی و غیره دفاع می‌کند. هفتم. فقها و روحانیون در

اداره کشور هیچ ولایت و امتیازی ندارند و مقامات کشور بر اساس وراثت به فرزندان ذکور به ارث نمی‌رسد. امیدوارم در مجالی دیگر آنچه در این گفتار سرخط هایش عرضه شد به شکل مشروح ارائه کنم. انشاءالله.



kadivar.com

<https://kadivar.com/22166/>
kadivar.mohsen59@gmail.com

تمام حقوق محفوظ است.

نقل مطلب به هر صورت تنها با ذکر منبع مجاز است.